

دفاع امام صادق (ع) از قرآن در برابر شبهات زنادقه

محمد شعبانپور*

استادیار و عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۱۴، تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۰۲/۱۳)

چکیده

قرآن کریم به عنوان بزرگ‌ترین معجزه‌ی جاوید پیامبر اسلام (ص) از همان ابتدای نزول آن، هدف اصلی هجوم تمام نویسندگان مخالف آن در شرق و غرب قرار گرفت. البته قرآن خود مخالفین خویش را به مبارزه دعوت نموده است و این دعوت تا قیامت صادق و پابرجاست. در قرن دوم هجری و عصر صادقین (علیهم‌السلام) نیز گروهی از مخالفان همان شکستی را که مشرکین در عصر نزول تجربه کرده بودند، دوباره تجربه کردند. در این مقاله تلاش بر این است تا شبهات قرآنی این گروه به همراه پاسخ‌های امام صادق (ع) بیان شود. این امر علاوه بر اینکه می‌تواند بیانگر تفکرات گروه شبهه‌سازان باشد، نقش شیعیان و شاگردان امام صادق (ع) را نیز در دفاع از حریم قرآن نمایان می‌کند. بر این اساس، این مقاله بر سه محور اصلی تنظیم شده است؛ ابتدا به معرفی اجمالی شبهه‌سازان پرداخته است، آنگاه مدافعان حریم قرآن معرفی می‌شود و در نهایت با بررسی شبهات قرآنی و نقد آن در مکتب امام صادق (ع) این بحث در حدّ یک مقاله به پایان می‌رسد.

واژگان کلیدی: قرآن، امام صادق (ع)، زنادقه، شبهه، ایراد.

*. E-mail: shabanpur-m@yahoo.com

مقدمه

قرآن، کتاب هدایت و مشعل فروزان راه رستگاری است و هرچه را که آدمی برای حصول به سعادت دنیا و آخرت خود لازم دارد، بدو می‌آموزد. این کتاب مقدّس سرشار از معارف و علمی است که از نظر گستردگی و ژرفا، همواره از آغاز تاکنون روشنی‌بخش افکار و اندیشه‌های متفکّران بوده است. از این‌رو، معانی، الفاظ، اصوات و حروف آن همگی در نزد مسلمان‌ها مقدّس و ستوده است، زیرا باور مسلمان‌ها درباره‌ی قرآن و تلقی آنها درباره‌ی این کتاب مقدّس (برخلاف کتاب‌های مقدّس دیگر) این است که کلمه به کلمه‌ی قرآن، سخن خداوند است. این کتاب آسمانی به همین میزان که نزد مسلمان‌ها ارزشمند و بااحترام است، نزد دشمنان اسلام نیز مورد شک و تردید است، لذا دشمنان اسلام در طی چهارده قرن که از پیدایش این آیین و کتاب آسمانی آن می‌گذرد، برای ضربه‌زدن به آن از هیچ تلاشی فروگذار نکردند و حتّی آورنده‌ی آن، یعنی پیامبر اسلام (ص) را به سحر و جنون متّهم نمودند، اما هرگز نتوانستند از پسِ مقابله با قرآن برآیند و هربار سرافکننده‌تر از قبل، تن به شکست می‌دادند. در عصر امام صادق (ع) نیز گروهی (که در ادامه معرفی خواهند شد) شکستی را که مشرکین در عصر پیامبر (ص) تجربه کرده بودند، دوباره تجربه کردند.

در این مقاله، تلاش بر این است تا شبهات این گروه در عصر مذکور، به همراه پاسخ‌هایی که امام صادق (ع) یا شاگردان میرز آن حضرت ارائه نموده‌اند، بیان شود. این امر علاوه بر اینکه می‌تواند تا حدّ زیادی بیانگر تفکّرات گروه شبهه‌سازان باشد، نقش شیعیان و شاگردان امام صادق (ع) را نیز در دفاع از حریم قرآن نمایان می‌کند. بر این اساس، این نوشتار بر سه محور اصلی به‌رشته‌ی تحریر درآمده است:

الف) معرفی اجمالی شبهه‌سازان.

ب) معرفی مدافعان حریم قرآن.

ج) بررسی شبهات قرآنی و نقد آن در مکتب امام صادق (ع).

یادآوری می‌شود که هجوم به حریم قرآن از ویژگی‌های مختصّ به این دوره یا دوره‌های صدر اسلام و زمان حضور معصومین (ع) نیست، بلکه این هجمه همیشه در تاریخ قرآن وجود داشته و دارد، چنانکه عبدالرحمن بدوی در این زمینه می‌نویسد: «قرآن به‌عنوان بنیاد گوهرین اسلام، از نیمه‌ی دوم قرن اول هجری (هفتم میلادی)، هدف اصلی هجوم تمام نویسندگان مخالف آن در شرق و غرب قرار گرفت. در آغاز، این‌گونه حملات متوجّه نظم کلی قرآن بود. نخستین حمله‌ی مفصّل و گسترده به قرآن در کتاب «نیکیتاس بیزانسی» با نام تقض دروغ‌های موجود در کتاب مسلمانان انجام گرفت و نویسنده‌ی آن از خشن‌ترین مهاجمان به اسلام و نیز کلیسای ارتدوکس ارمنی به‌شمار می‌رفته است» (عبدالرحمن بدوی، ۱۳۸۹: ۱۱). وی در ادامه می‌نویسد: «به‌گواهی تاریخ، گسترده‌ترین و مفصّل‌ترین حمله به قرآن و اسلام توسط خاورشناس، «ژان کنتا کوزین»، امپراتور بیزانس، در دو کتاب انجام گرفت؛ کتاب نخست با عنوان بر ضدّ بزرگداشت مسلمانان و دومین با نام بر ضدّ نمازها و تلاوت‌های مسلمانان است (همان). وی در مقدمه‌ی کتاب خود نیز به نشر کتاب‌هایی که پیاپی به قرآن و اسلام حمله می‌کردند، حتی پژوهش‌های مفصّلی که بر ضدّ قرآن در دهه‌های پایانی قرن هفدهم صورت گرفته بود، به‌ترتیب نام می‌برد و اشاره می‌کند. البته ناگفته نماند بیشتر این کتاب‌ها به‌نقد کلی اسلام پرداخته‌اند و در حاشیه به قرآن نیز اشاره کرده‌اند.

به‌هرحال، علی‌رغم حملات گسترده‌ای که در طول تاریخ بر قرآن وارد شده است. این حملات به‌گونه‌ای خاص مطرح است، ولی این کتاب نورانی همچنان با درخشندگی خاصّ

خود بر چهره‌ی تشنگان ناب معارف الهی می‌درخشد و رهروان راه خویش را به سرمنزل هدایت و سعادت می‌رساند.

در این مقاله بر آن نیستیم تا درباره‌ی همه‌ی نوشته‌های انتقادی واردشده بر قرآن درنگی داشته باشیم، بلکه چنانچه پیش‌تر گفته شد، هدف بررسی شبهات قرآنی در یک مقطع زمانی خاص می‌باشد که از آن به‌عنوان عصر صادقین (ع) یاد می‌شود.

الف) محور اول: معرفی اجمالی شبهه‌سازان

مراد از شبهه‌سازان قرآن در عصر مورد نظر، کسانی هستند که اصطلاحاً از آنان با نام «زنادقه یا زندیق» یاد می‌شود، لیکن نه هر کافر یا ملحدی، بلکه این افراد گروهی از پیروان مانی هستند که در نیمه‌ی اول قرن دوم هجری با برنامه‌ریزی و به‌صورت سازمان‌دهی شده با حمله به مقدّسات اسلامی و شبهه‌افکنی در حوزه‌های مختلف دین سعی در تخریب و تزلزل عقاید مسلمانان داشتند. آنان با سوء استفاده از ضعف حکومت اسلامی به‌خصوص در دوران انتقال قدرت از بنی‌امیه به بنی‌عبّاس، فرصت خوبی پیدا کردند تا عقاید باطنی خود را ابراز کنند و با شروع شبهه‌افکنی‌های این گروه، افراد ضعیف‌الایمان یا مریض‌القلب که در پی فرصتی برای ضربه‌زدن به اسلام بودند، به این گروه ملحق شدند.

هسته‌ی اولیه‌ی این گروه را افراد تحصیل‌کرده تشکیل می‌دادند^۱ و به‌اصطلاح امروزی‌ها از قشر فرهنگی جامعه بودند. اغلب آنها از طبقه‌ی متجدّد عصر خود بودند و با زبان‌های زنده‌ی دنیا از جمله زبان «سریانی» که در آن عصر، زبان علمی بود و با زبان‌های «یونانی»، «هندی» و «فارسی» آشنا بودند (شهید مطهری، ۱۳۷۳: ۱۴۷). آنان در آن عصر با قلم و کاغذ و نوشتن، سروکار داشتند، اگرچه در نوشته‌های

آنها چیزی که به درد دین یا دنیای مردم بخورد یافت نمی‌شد (جاحظ، [بی‌تا]: ۵۵ و ۵۶).

چنانکه اشاره شد، این گروه در اواخر دوران «بنی‌امیه» و اوایل دوره «بنی‌عباس» فعالیت خود را آغاز کردند و با شیوه‌های مختلف سعی در فاسد نمودن عقاید مردم و انتشار افکار بی‌اساس خویش داشتند؛ گاه در موضع علما می‌نشستند و با علما و بزرگان اسلام به مناظره و مجادله برمی‌خواستند، گاه از جایگاه شاعران و با ترویج لابی‌گری مردم را به سوی اباحه‌گری دعوت می‌کردند و ظاهراً در این امر نیز موفقیت‌هایی هم داشته‌اند (میدانی نیشابوری، [بی‌تا]، ج ۱: ۱۲۴).

برخی از آنها افرادی باهوش و زبردست و در زندگی فردی، آراسته و نظیف بودند (ابوالفرج اصفهانی، [بی‌تا]، ج ۱۸: ۱۸۷). لذا در این صنف افرادی ظهور کردند که چه از لحاظ فکری و چه از لحاظ عملی، تناسبی با این گروه نداشتند، لکن ادعای زندقه می‌کردند تا از افتخارات ظریف بودن برخوردار شوند (ثعالبی، ۱۹۶۵ ق، ج ۱: ۱۷۷). زنادقه با توجه به شیوه‌هایی که گفته شد، توانسته بودند طرفدارانی را گرد خود فراهم نمایند و بر شمار ایشان هر روز بیفزایند. چنانکه در شرح تاریخ «هادی عباسی» گفته شده است که او برای کشتن زنادقه هزار دار برپا کرده بود. این سخن خود گویای این است که در آن زمان عده‌ی زیادی زنادقه وجود داشته است. لیکن با تمام تفصیل، آنان نتوانستند در قلمرو اسلام جایگاه مناسبی پیدا کنند. همانگونه که «اظرف من الزندیق: با هوش‌تر از زندیق» تبدیل به ضرب‌المثل شده بود. همچنانکه «شر من الزندیق» هم نزد افکار عمومی جا افتاده بود، آنگونه که اتهام زندیق به کسی، اتهام بس سنگین و هولناک بود و عامه‌ی مردم از آنها متنفر بودند. در هنگام مبارزه‌ی خلفای عباسی با زنادقه، گاهی مردم پای چوبه‌ی دار آنها جمع می‌شدند و

حاکمانی را که با زنادقه مبارزه می‌کردند، تشویق می‌کردند (ابوالفرج اصفهانی، [بی‌تا]، ج ۱۸: ۱۹۴).

اگر زنادقه را یک جریان حساب‌شده بدانیم، باید بگوییم مهم‌ترین هدف آنان ضربه‌زدن به اسلام و ایجاد تزلزل بر پایه‌های استوار آن بود. زنادقه برای مبارزه با اسلام به هر راهی متوسل می‌شدند و هر حرب‌های را به‌کار می‌گرفتند؛ گاهی با القای شبهه در ایجاد تزلزل در عقاید مسلمانان می‌کوشیدند و گاهی با جعل حدیث و بدعت‌گذاری سعی می‌کردند دین اسلام را از درون بی‌محتوا کنند. چنانکه این قضیه از ابن‌ابی‌العوجاء نقل شده است که هنگام اعدام گفت: «بیش از چهارهزار حدیث دروغ جعل کرده‌ام که در میان آن احادیث، حلال را حرام و حرام را حلال جلوه داده‌ام» (علامه عسگری، ۱۴۱۸ ق.، ج ۲: ۳۲۷). گاهی با اباحه‌گری و بی‌بندوباری سعی می‌کردند تا مسلمانان سست‌عقیده را به سمت وسوی شهوات و لهو و لعب سوق دهند و ارزش‌های اسلامی و آداب دینی را در قالب شعر به تمسخر می‌گرفتند. «احمد امین» در این زمینه می‌نویسد: «نشانه‌ی زندیق سه چیز است: شرب خمر، رشوه‌دادن در محکمه‌ی قضایی و مهر قرار دادن بر زنا (زناکاری) (احمد امین، [بی‌تا]، ج ۱: ۱۵۵). ابوالفرج اصفهانی در کتاب *الأغانی* نیز قصه‌های عجیبی از مجالس لهو و لعب این افراد نقل می‌کند (ر.ک: ابوالفرج اصفهانی، [بی‌تا]، ج ۱۳: ۳۵۰-۳۴۵ و ج ۱۴: ۳۱۵).

گاهی با توجه به کتاب‌های عربی تلاش داشتند تعالیم ادیان قدیم ایران به‌خصوص «ثنویّت» و «مانوی‌گری» و «زردشتیه» و «مزدکیه» را در میان مردم ترویج کنند. از جمله فعالان این عرصه «ابن‌مقفع» بود. مهدی عبّاسی درباره‌ی نقش او در ترویج تفکر زنادقه می‌گوید: «ما وَجَدت کتابَ زنادقه قَطُّ إِلَّا و اصله ابن‌مقفع: هیچ کتابی در مورد

زنادقه نیافتیم، مگر اینکه اصل و ریشه‌اش به ابن مقفع برمی‌گردد. وی از منشیان و کاتبان دربار خلافت بود» (سید مرتضی، ۱۴۰۳ ق.، ج ۱: ۹۴).

مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: «عبدالله بن مقفع و دیگران، کتب مانوی و ابن‌ویسان و مرقیون (ائمه‌ی مجوس) را از زبان‌های فارسی و پهلوی به عربی ترجمه نمودند. ابن‌ابی‌العوجاء، حماد عجرد و یحیی بن زیاد و مطیع بن ایاس و ... در تأیید آن کتب کتاب‌هایی نوشتند» (مسعودی، ۱۴۰۹ ق.، ج ۲: ۲۲۴).

توضیح این نکته اینجا ضروری است که تنها ترجمه‌ی کتاب، بیان‌کننده‌ی اعتقاد مترجم به محتوای آن یا سوء نیت وی نیست، اما در مورد زنادقه شواهد و مدارکی وجود دارد که تأیید می‌کند این افراد درصدد ترویج تفکرات مانویه و افکار ضد دینی بوده‌اند و هم‌پیمانی این افراد کنار خانه‌ی خدا برای نوشتن نقیض قرآن (ر.ک: طبرسی، ۱۹۶۶ ق.، ج ۲: ۳۰۴) حاکی از تعدد و سوء نیت این افراد می‌باشد، لیکن با تمام فعالیت‌هایی که این گروه می‌نمودند، افکار و عقایدشان نه تنها مورد استقبال مسلمانان قرار نگرفت، بلکه موجب تنفر و انزجار آنان واقع شد و در این میان، علمای اسلام به‌خصوص امام صادق (ع) و شاگردانش نقش برجسته‌ای در ابطال عقاید و افکار زنادقه داشته‌اند. شافعی، یکی از ائمه‌ی چهارگانه‌ی اهل سنت می‌گوید: «لو لا المحابر لخطبت الزنادقه: اگر برای دفاع از حریم دین، علما نبودند، زنادقه آشکارا بر بالای منبرها ایده‌های ضد اسلامی خود را تبلیغ می‌کردند» (ذهبی، [بی‌تا]، ج ۱۰: ۷۰).

ب) محور دوم: مدافعان حریم قرآن

نخستین مدافع قرآن در برابر شبهات مخالفان، خداوند متعال و خود قرآن کریم است و آیات بسیاری در قرآن به‌صراحت گویای این مطلب می‌باشد، از آن جمله آیه‌ی «ذکر» است که خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر / ۹). این

آیه از مهم‌ترین آیاتی است که به‌عنوان دلیل درون‌دینی یا دلیل نقلی بر دفاع از حریم قرآن دلالت می‌کند.

به‌کاربردن واژه‌های تأکیدی و ضمیر اول شخص جمع در جمله‌ی نخست این آیه، از آن‌روست که آیات پیش از آن به انکار معاندین و تردید آنان در نزول قرآن از سوی خداوند متعال اشاره می‌کنند و این آیه، هم عظمت قرآن و نزول آن را تأیید می‌کند و هم دخالت هر نیروی دیگر را نفی و بر انتساب آن به خداوند دلالت می‌کند. در جمله‌ی دوم نیز با ادوات تأکید «إن» و «لام» و «وصف جمع»، از نگاهی و حفظ قطعی و مسلم قرآن پس از نزول سخن می‌گوید. بنابراین، آیه‌ی ذکر درصدد دفاع از صاحب ذکر است و بر دو نکته تأکید کرده است: نکته‌ی اول اینکه مبدأ نزول ذکر، وحی الهی است و نکته‌ی دوم که تنها در این آیه مورد توجه قرار گرفته، صیانت و حفظ و دفاع از ذکر برای ابدالذهر است (غفارزاده و دیگران، ۱۳۸۶: ۶۵).

استاد جوادی آملی درباره‌ی کیفیت نزول قرآن تحلیل بسیار دقیق و زیبایی ارائه می‌کند و در این باره می‌فرماید: «منظور از نزول قرآن آویختن است نه انداختن، زیرا طناب و حبل آویخته می‌تواند نجات‌بخش و هدایت‌گر باشد و إلاً طنابی که در یک گوشه‌ی مغازه افتاده است یا ثمری ندارد و یا در بسیاری از موارد دست‌وپاگیر است. از این تعبیر می‌توان به‌خوبی نتیجه گرفت که قرآن آویخته‌شده یک سر آن در دست حق تعالی است و دائماً آن را رصد می‌کند و نمی‌گذارد کوچک‌ترین خللی در هدایت‌بخشی آن ایجاد شود. از این‌رو، بندگان می‌توانند با اعتصام به‌طرف دیگر آن که در دست مردم است، رو به‌سمت بالا حرکت کنند تا به سعادت و کمال نزدیک شده و نجات پیدا کنند» (جلسه‌ی ۱۴۷ تفسیر قرآن، ذیل آیه‌ی ۱۰۳ و ۱۰۶ سوره‌ی اسراء).

یکی از آیات دیگر که بر مطلب یادشده دلالت می‌کند، آیات تحدی است که قرآن پژوهان از آن به‌عنوان دلیل عقلی یاد می‌کنند. در این آیات، به آوردن یک سوره مانند سوره‌های قرآن و یا آوردن حدیثی مانند قرآن تحدی شده، مخالفان را به مبارزه دعوت کرده است و معلوم است که با امکان نقض و اختلاف و تغییر، تحدی قرآن بر عجز بشر معنی نخواهد داشت (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ ق.، ج ۱۲: ۱۰۵).

دسته‌ای دیگر از آیات که عهده‌دار دلیل عقلی بر مدافع‌بودن قرآن هستند، آیاتی است که کلام خداوند متعال را حق محض دانسته است و بر نبودن بطلان در قرآن دلالت می‌کند. از آن جمله، خداوند متعال می‌فرماید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ: به‌هیچ روی و به‌هیچ عنوان هیچ‌گونه باطلی در قرآن راه ندارد، نه در حال و نه در آینده و نه در قیامت؛ چون از جانب خداوند حکیم نازل شده است» (فصلت / ۴۲).

نکته‌ی قابل توجه در پایان آیه اینک خداوند متعال صفات «حکیم و حمید» را به‌کار برده است و «حکیم»، یعنی موجودی آگاه که کارهایش را بر طبق مصلحت و هدف انجام می‌دهد و «حمید» نیز به‌عنوان موجود قابل ستایش و پرستش به‌کار برده شده که در جای خود قابل تأمل است. نتیجه آنکه خداوند با علم نامتناهی خود قرآن را بدون خطای لاحق و سابق، برای مصالح آدمیان فرو فرستاده است و بدین‌وسیله از قرآن دفاع می‌کند. چنانکه می‌فرماید: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (جاثیه / ۲۹). نیز می‌فرماید: «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ» (یونس / ۳۲). باز در جای دیگر می‌فرماید: «وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ» (رعد / ۱). آیات بی‌شمار دیگری در قرآن وجود دارد که کلام خداوند متعال را حق محض دانسته، درصدد دفاع از حقایق آن برآمده و آن را بی‌خطا معرفی کرده است. در آیاتی که بدانها

اشاره شد، کلمه‌ی «حق» آمده که بیانگر نبودن هر نوع خطا و شبهه است، زیرا انواع شبهات نتیجه‌ی اوهام شیطانی و جهالت و در نتیجه، ضلالت است و با حق سنخیت ندارد (بیات، ۱۳۸۹: ۳۸-۳۹).

استاد جوادی آملی درباره‌ی حق بودن قرآن و نبودن بطلان در آن می‌فرماید: «مجموعه‌ی نظام آفرینش که شامل نظام تکوین و تشریح هر دو می‌شود، براساس حقیقت بنا شده است و در هیچ‌کجای این نظام باطل راه ندارد و اساساً بطلان در هنگام تطبیق لفظ با یک معنایی رخ می‌دهد و این کار انسان است که وقتی کلمه‌ی رب را بر سنگ و چوب تطبیق می‌دهد، باطل پیدا می‌شود، اما نظام آفرینش و جعل قرآن کار خداست و در کار خداوند باطل راه ندارد، بلکه تماماً حق است و منظور از حقایق در نظام عالم، این است که جهان براساس یک نظام مهندسی شده‌ی دقیق خلق نشده، بلکه بالاتر از این و دقیق‌تر از آن طراحی شده است. بیان مطلب این است که یک مهندس ساختمان به‌هنگام ساخت و ساز بنا می‌تواند یک یا چند خشت و آجر را از شرق بنا بردارد و آن را در غرب بنا به‌کار برد و یا بالعکس، زیرا برداشتن چند آجر خلی در اصل بنا ایجاد نمی‌کند، اما یک ریاضی‌دان اگر بخواهد عدد هشت را فرضاً از جای خود که میان عدد هفت و نه است، بردارد، این عدد روی دست او می‌ماند، یعنی نه می‌تواند آن را در جای دیگری، مثلاً بین عدد شش و هفت به‌کار گیرد و نه عدد دیگری می‌تواند جای آن را پر کند. براین‌اساس، وقتی قرآن گزارش می‌دهد که در کلام خدا باطل راه ندارد، این عدم بطلان از سنخ ریاضیات است، نه از سنخ مهندسی ساختمان، یعنی هیچ‌گونه باطلی در آن راه ندارد، حتی آن مقدار خلایی که در نظام مهندسی طراحی شده است، نیز وجود ندارد و این تعبیر، دقیق‌ترین معنا را به‌همراه دارد» (جلسه‌ی ۱۴۷ تفسیر قرآن، ذیل آیه‌ی ۱۰۳ و ۱۰۶ سوره‌ی اسراء).

صرف نظر از دفاعیات خداوند از قرآن مجید، ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام نیز به‌عنوان مفسر و مبیین قرآن کریم در طول تاریخ حیات پُربرکت خود همیشه از این کتاب آسمانی دفاع می‌کردند و تدوین این نوشتار برای همین منظور است تا نشان دهد که اگر کسی با دیده‌ی انصاف به مناظرات امام صادق (ع) و شاگردان آن حضرت با زنادقه بنگرد، به‌راحتی می‌تواند به نقش شیعه و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در مبارزه با افکار منحرف زنادقه پی ببرد.

روشن‌شدن نقش ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به‌خصوص امام صادق (ع) در مبارزه با تفکرات انحرافی زنادقه به‌ویژه در حوزه‌ی قرآن که از اهداف این مقاله است، می‌تواند پاسخی بایسته به توطئه و تهمت‌های شبه‌روشنفکرانی باشد که به انحاء مختلف این موضوع را مورد بررسی قرار داده، ولی حاضر نشده‌اند به نقش شیعیان و در رأس آنان امام صادق (ع) در مبارزه با زنادقه کوچک‌ترین اشاره‌ای بنمایند.

ج) محور سوم: بررسی شبهات قرآنی و نقد آن در مکتب امام صادق (ع)

استدلال و تعقل یکی از بزرگ‌ترین وسیله‌ی دفاع از شریعت و پاسداری از حریم ایمان و ضامن بقای مکتب و تداوم اندیشه‌ی دینی است، شهامت و ستیراندیشی اندیشه‌وران اسلامی در طول تاریخ در مقابل شبهاتی که یا خود طراح آن بوده‌اند و یا از طرف افراد و جناح‌های مخالف مطرح گردیده است، معارف دینی مخصوصاً تشیع را بارور کرده‌اند و برگ زرینی از اوج تفکر دینی از خود برجای گذاشته‌اند.

سؤال و شبهه اگر نزد اهل علم و سکان‌داران معرفت بشری مطرح شود، نه تنها مذموم و نامبارک نیست، بلکه می‌تواند در اتقان‌بخشیدن به احکام و معارف دین مؤثر و سودمند باشد و رشد معرفت دینی را به‌همراه خود داشته باشد، مگر اینکه رنگ غیر علمی به‌خود گرفته و عناد، لجاجت، فریب و هواپرستی را به‌دنبال خود

داشته باشد. علامه طباطبایی در ذیل آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی مبارکه‌ی محمد که «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ: و بعضی از آن کفار به تلاوت قرآن گوش می‌دهند، ولی همین که بیرون می‌شوند، از آنان که خداوند آگاهی‌شان داده می‌پرسند، همین چند لحظه قبل چه گفت؟ اینان کسانی هستند که خدا بر دلهایشان مهر نهاده و در نتیجه، هواهای نفسانی خود را پیروی می‌کنند»، می‌فرماید: استفهام در جمله‌ی «ماذَا قَالَ آنِفًا» ممکن است به انگیزه‌های مختلفی صورت گیرد. به قول بعضی^۳ برای به دست آوردن حقیقت مطلب است، چون آنها غرق در کبر و غرور و پیروی هوای نفس خود بودند و این هواها نمی‌گذاشت سخن حق را بفهمند، همچنانکه در جای دیگر فرموده: «فَمَا لَهُمْ لَا يُكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا: چه می‌شود این قوم را که به هیچ وجه آمادگی ندارند چیزی را بفهمند» (نساء / ۷۸). بعضی^۴ هم گفته‌اند: استفهام به منظور استهزاء است. بعضی^۵ گفته‌اند: برای تحقیر است نه برای فهم حقیقت، زیرا سخنان پیامبر (ص) نامفهوم نبوده و پیچیدگی خاصی ندارد، بلکه آنها کسانی بودند که خداوند بر قلب‌های ایشان مهر نهاده و از هوا و هوس پیروی کرده‌اند و لذا چیزی از آن نمی‌فهمند؛ «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ» (محمد / ۱۶) «علامه طباطبایی، ۱۳۸۲ ق، ج ۱۸: ۳۵۶».

خلاصه اینکه طرح سؤال هیچ‌گاه نامبارک نخواهد بود، بلکه می‌تواند در جهت استحکام عقیده‌ی سودمند باشد، مگر اینکه رنگ ضدّ ارزشی از قبیل استهزاء و تحقیر و ... را به همراه داشته باشد. بنابراین، زنادقه که اساس کارشان بر ایجاد شکّ و تردید و القای شبهه و زیر سؤال بردن عقاید مردم و مبانی دین استوار بود و برای رسیدن به این مقصود گاه قرآن و آیات آن را به سخره می‌گرفتند، شبهاتی را در حریم قرآن وارد کردند که پاسخ آن

را فقط می‌توانستند در مکتب امام صادق (ع) بیابند. اینک بخشی از این پرسش و پاسخ‌ها را پی می‌گیریم:

الف) معارضه با قرآن

قرآن کریم، کتاب آسمانی ما، ویژگی‌ها و امتیازهای درخشانی دارد؛ از جمله اینکه از آغاز نزول تاکنون مردم را به معارضه با خود دعوت کرد (بقره / ۲۳) و مردم از این مقابله عاجز ماندند (اسراء / ۸۸) و در عصر مورد نظر نیز گروهی از دشمنان اسلام و سران کفر و الحاد در کوبیدن قرآن و برای پیدا کردن کوچک‌ترین نقطه‌ی ضعف، از تمام نیروهای خویش استفاده بردند تا به پندار خود این کتاب مقدّس را از اعتبار ساقط کنند. در این مجال، با نمونه‌هایی از این تلاش و کوشش‌های مخالفان آشنا می‌شویم: «عن هشام بن الحکم قال: اجتمع ابن ابی العوجاء و ابوشاکر الدیصانی الزندیق و عبدالملک البصری و ابن المقفع، عند بیت الله الحرام، یستهزؤن بالحاجّ و یطعنون بالقرآن. فقال ابن ابی العوجاء: تعالوا ننقض کلّ واحد منابح القرآن و میعادنا من قابل فی هذا الموضع، نجمع فیہ و قد نقضنا القرآن کلّه، فإن فی نقض القرآن ابطال نبوة محمد و فی ابطال نبوته ابطال الإسلام و اثبات ما نحن فیہ، فاتفقوا علی ذلك و افترقوا، فلما کان من قابل اجتمعوا عند بیت الله الحرام، فقال ابن ابی العوجاء: اما انا فمفکر منذ افترقنا فی هذه الآیه: «فلما استیأسوا منه خلصوا نجیاً...» (یوسف / ۸۰) فما أقدر أن أضمّ إليها فی فصاحتها و جمیع معانیها شیئاً، فشغلتنی هذه الآیه عن التفکر فی ما سواها. فقال عبدالملک: و انا منذ فارقتکم مفکر فی هذه الآیه «یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین یدعون من دون الله لن یخلقوا ذباباً...» (حج / ۷۳) و لم أقدر علی الإتیان بمثلها. فقال ابوشاکر: و أنا منذ فارقتکم مفکر فی هذه الآیه: «لو کان فیها آلهة الا الله لفسدتا» (انبیاء / ۲۲) لم أقدر علی الإتیان بمثلها. فقال ابن المقفع: یا قوم إن هذا القرآن لیس من جنس کلام

البشر و أنا منذ فارفتكم فى هذه الآية: «و قیل یا أرض إبلعی مائک و یا سماء إقلعی غیض الماء و قضی الأمر و استوت على الجودی و قیل بعداً للقوم الظالمین» (هود / ۴۴) لم ابلغ غاية المعرفة بها، و لم أقدر على الإیتان بمتلها. قال هشام بن الحكم: فبینما هم فى ذلك، إذ مرَّ بهم جعفر بن محمد الصادق (ع). فقال: «قل لئن اجتمعت الإنس و الجنّ على أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو كان بعضهم لبعض ظهیراً» (اسراء / ۸۸). فنظر القوم بعضهم إلى بعض و قالوا: لئن كان للإسلام حقیقة لما انتهت أمر وصیة محمدٍ إلّا إلى جعفر بن محمد، والله ما رأیناه قطّ الاّ هیناه و اقشعرت جلودنا لهیبته، ثم تفرّقوا مقرّین بالعجز» (طبرسی، ۱۹۶۶ ق، ج ۲: ۳۰۴).

هشام بن حکم می‌گوید: ابن‌ابی‌العوجاء و ابوشاکر دیصانی و عبدالملک بصری و ابن‌مقفع در خانه‌ی خدا جمع شدند و بنا کردند به استهزاء نمودن به حاجیان و طعن زدن بر قرآن. پس ابن‌ابی‌العوجاء به یاران خود گفت: بیائید ما چهار نفر سعی کنیم هریک ربع قرآن را نقض و باطل کنیم که همگی کل قرآن را باطل کرده باشیم و وعده‌گاه ما سال دیگر همین موقع همین جا باشد که جمع شده‌ایم و قرآن را نقض کرده‌ایم و قرآن که نقض شد، نبوت محمد که آن را معجزه‌ی خود قرار داده، نقض کرده‌ایم و نبوت او که نقض شد، اسلام باطل می‌شود و اسلام که باطل شد، حرف ما که عالم را صانعی نیست، ثابت می‌شود. این قرار را با هم گذاشتند و هرکدام به طرف وطن خود رفتند.

سال آینده هر چهار نفر نزد خانه‌ی خدا جمع شدند که هریک بنا بود باطل کردن رُبْع قرآن را بیاورند. اولی آنها که ابن‌ابی‌العوجاء بود، گفت: اما من از پارسال تا الآن، تمام فکرم در این آیه بود در مورد برادران یوسف که «وقتی یوسف در مصر به آن تدبیر، برادر ابوینی خود را، یعنی بنیامین را از ایشان گرفت، تمام هم خود را

صرف چاره‌کردن نمودند» وی گفت هرچه فکر کردم که مانند آن را بیاورم که دارای آن فصاحت و جمع معانی باشد، نتوانستم و تفکّر در این یک آیه نگذاشته که من برای آیه‌ی دیگری فکر بنمایم. دومی ایشان که عبدالملک بود، گفت: من هم از وقتی که پارسال از نزد شما رفته‌ام، همه‌ی فکرم در این یک آیه بود که می‌گوید «ای مردم مثلی برای شما زده، گوش دهید، اینها را که شریک خدا قرار می‌دهید، اگر همه جمع شوند که یک مگس بیافرینند، نمی‌توانند...» هرچه فکر می‌کنم، می‌بینم نمی‌توانم مثل این آیه درست کنم.

سومی ایشان ابوشاکر دیصانی بود که می‌گفت: من هم از وقتی که از نزد شما رفته‌ام همه‌ی فکرم در این آیه بوده که می‌گوید: «اگر غیر از خدای یگانه، خدایان دیگری که شما می‌گویید، بودند زمین و آسمان فاسد می‌شدند» و من نیز قدرت آوردن کلامی مثل آن را ندارم. چهارمی ایشان ابن‌مقفع گفت: رفیقان! این قرآن از جنس کلام بشر نیست. من هم وقتی که از نزد شما رفته‌ام، تمام فکرم بر این آیه مشغول بود که پس از طوفان نوح و هلاک مردمان «گفته شد: ای زمین! آبت را فروبر و ای آسمان! از آبریختن دست نگه‌دار! و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه‌ی کوه) جودی پهلو گرفت و (در این هنگام) گفته شد: دور باد قوم ستمگر». هرچه فکر کرده‌ام، گذشته از آنکه نتوانستم مثل آن بیاورم، تمام نکات و محسّنات آن را نیز نفهمیده‌ام.

هشام بن حکم می‌گوید: در این بین که آنها با هم مشغول مذاکرات در امر قرآن بودند، حضرت صادق (ع) از کنار ایشان گذشت و این آیه را برای آنها خواند که معنای آیه این است: «بگو اگر جمع شوند همه‌ی انس و جن برای اینکه مثل این قرآن بیاورند، نمی‌توانند این کار را بکنند، هرچند آنکه پشتیبان همدیگر باشند». سران زنادقه وقتی حضرت را دیدند و این آیه را از او شنیدند، نگاهی به همدیگر کردند و

حالشان دگرگون شد و گفتند: اگر اسلام حقیقتی داشته باشد، باید جان‌شینی محمد (ص) امروز به این شخص منتهی شود و ما هیچ‌وقت نشده‌ایم که بدن‌های ما از هیبت او به لرزه نیفتند. این را گفتند و از نزد هم متفرق شدند و اعتراف کردند که ما نمی‌توانیم مثل این قرآن بیاوریم.

ب) شبهه‌ی دیصانی بر آیه‌ی «هو الذی فی السماء اله و فی الأرض اله» (زخرف / ۴۸)

«ابوشاکر دیصانی» از زنادقه‌ی معروف عصر صادقین (ع) است که اعتقاد به ثنویت و دوگانه‌پرستی داشت و می‌پنداشت که همه‌ی موجودات عالم از دو منبع نور و ظلمت نشأت گرفته‌اند. «نور»، فعل خیر را از روی قصد و اختیار و «ظلمت»، شر را از روی طبع و اضطرار انجام می‌دهد و هرچه خیر و خوبی در عالم باشد، از نور است و هرچه شر و بدی باشد، از ظلمت است (شهرستانی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱: ۲۵۰). وی برای تفکر خود به آیه‌ی فوق استدلال می‌کرد و می‌گفت این آیه‌ی خدای آسمان را از خدای زمین جدا کرد و دو منبع را تأیید می‌کند که خدای آسمان، همان نور است و خدایی که در زمین است، ظلمت است.

مرحوم کلینی این جریان را در کتاب شریف کافی از زبان هشام بن حکم چنین نقل می‌کند: «عن هشام بن الحکم قال: قال ابوشاکر دیصانی: ان فی القرآن آیه هی قولنا، قلت ما هی؟ فقال: «هو الذی فی السماء اله و فی الأرض اله». فلم ادر بما أجیبه فحججت فخبرت ابا عبدالله (ع) فقال: هذا کلام زندقه خبیث إذا رجعت الیه فقل له: ما اسمک بالکوفه؟ فإنه یقول: فلان، فقل له: ما اسمک بالبصره؟ فإنه یقول: فلان، فقل: كذلك الله ربنا فی السماء اله و فی الارض اله و فی البحار اله و فی

القفار الله و فی کل مکان الله، قال: فقدمت فأتیت اباشاکر فأخبرته فقال: هذه نُقلت من الحجاز.

هشام بن حکم می‌گوید: ابوشاکر دیصانی گفت: آیه‌ای در قرآن است که گفته‌ی ما را می‌رساند. گفتیم: کدام آیه؟ گفت: (آیه‌ی ۸۴ / زخرف) «اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است». هشام گوید: من نفهمیدم چگونه جوابش گویم. مغلوب شدم و سپس به حج رفتم و به امام صادق (ع) گزارش دادم، حضرت فرمود: این سخن زندیقی خبیث است، چون به سوی او بازگشتی، به او بگو اسم تو در کوفه چیست، او می‌گوید: فلان، بعد بگو اسم تو در بصره چیست، او می‌گوید: همان فلان، پس بگو همچنین است خدا و پروردگار ما، در آسمان معبود است و در زمین معبود و در دریاها معبود است و در بیابانها معبود است و در همه جا معبود است. هشام گوید: من بازگشتم و نزد ابوشاکر آمدم و به او بازگفتم، او گفت: این جواب از حجاز آمده است. (کلینی، بی تا، ج ۱: ۱۷۴؛ صدوق، ۱۴۱۶ ق.: ۱۳۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق.، ج ۳: ۳۲۳).

توضیح اینکه به عقیده‌ی «دیسانی» چون کلمه‌ی «اله» در آیه تکرار شده است و نکره هم می‌باشد، پس معنای آن، این است که خدای زمین غیر از خدای آسمان است و هرکدام از آن دو طبیعتی دارند که منشأ و مبدأ آنان خواهد بود، زیرا اگر خدا و مبداء هر دو یکی می‌بود، می‌بایست بگوید: «او در آسمان و زمین اله است» و حاصل جواب امام (ع) نیز آن است که کلمه‌ی «اله» اسمی است برای ذات خدای متعال و هیچ‌گاه اسم به اختلاف امکانه و بلاد اختلاف پیدا نمی‌کند، همچنانکه تو را در بصره «ابوشاکر» گویند و در کوفه هم ابوشاکر خوانند، خدای متعال را هم در آسمان و زمین و بیابان و دریا «اله» خوانند. و این تعدد بلاد موجب تعدد شخص نخواهد بود. بدین ترتیب، ابوشاکر به جواب هشام پی برد.

ج) شبهه‌ی اختلاف در قرآن

قرآن مجموعه‌ی آیاتی است که طی ۲۳ سال و در حالات و شرایط گوناگون نازل شده، اما این گونه‌گونی حالات هیچ‌گاه در شیوه و سبک بیان و محتوای مطالب قرآن تأثیری نهاده است. بی‌شک این هماهنگی و اختلاف‌نداشتن در سبک و محتوا خود دلیلی است بر اعجاز قرآن و این مطلب به‌صراحت در قرآن آمده است که می‌فرماید: «أفلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً: آیا در (معانی) قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتید» (نساء / ۸۲).

علامه طباطبایی در تفسیر آیه‌ی مذکور می‌فرماید: «مراد آیه، این است که مخالفین قرآن را به‌دقت و تدبیر در آیات قرآنی تشویق و ترغیب کند تا متوجه شوند در هر حکمی که نازل می‌شود و یا هر حکمتی که بیان می‌گردد و یا هر داستانی که حکایت می‌شود و یا هر موعظه و اندرزی که نازل می‌گردد، آن نازل‌شده‌ی جدید را به‌همه‌ی آیاتی که مربوط به آن است، عرضه‌ی بدارند، چه آیات مکی و چه مدنی، چه محکم و چه متشابه، آنگاه همه را پهلوی هم قرار دهند، کاملاً معلوم و روشن می‌گردد که هیچ اختلافی بین آنها نیست و متوجه می‌شوند که آیات جدید آیات قدیم را تصدیق و هریک شاهد بر آن دیگری است، بدون اینکه هیچ‌گونه اختلافی در آنها دیده شود، نه اختلاف تناقض و نه اختلاف تدافع و ناسازگاری و نه اختلاف تفاوت به‌اینکه دو آیه از نظر تشابه بیان و یا متانت معنا و منظور مختلف باشند و یکی بیانی متین‌تر و محکم‌تر از دیگری داشته باشد. همین نیافتن اختلاف در قرآن کریم، آنان را رهنمون می‌سازد به اینکه این کتاب از ناحیه‌ی خدای تعالی نازل شده، نه از ناحیه‌ی غیر او، چون

اگر از ناحیه‌ی غیر او بود، سالم از اختلاف نمی‌بود، آن‌هم اختلاف زیاد، چون غیر خدای تعالی از این موجودات که در عالم هست و مخصوصاً انسان‌ها که این کفار احتمال می‌دهند قرآن از ناحیه‌ی آنان نازل شده باشد، هرچه و هرکس باشد، بالاخره از چهار دیواری عالم ماده و طبیعت بیرون نیست و محکوم به حرکت و دگرگونی و تکامل است و انسان امروز احساس می‌کند از دیروز عاقل‌تر است و رأی و تدبیرش محکم‌تر از دیروز است، پس همه‌ی انسان‌ها خالی از اختلاف، آن‌هم اختلاف کثیر نیستند» (طباطبایی، ۱۳۸۲، ج ۵: ۲۶).

نتیجه این‌که باید بدانند که قرآن از طرف خداوند نازل شده است، اما در طول تاریخ افرادی بوده‌اند که چون از معارف بلند قرآن بهره‌ای نداشتند و از طرف دیگر، زنگار گناه و کفر قلب آنان را فراگرفته بود، به‌گمان باطل خویش می‌خواستند بر قرآن ایراد گیرند. بنابراین، اینان ادعای تناقض در آیات قرآن را مطرح می‌نمودند، این حرکت از طرف زناده‌ی عصر صادقین (ع) نیز تکرار شد که به مواردی از این شبهات مطرح‌شده به‌همراه پاسخ امام (ع) پرداخته می‌شود.

۱- طرح اشکال تناقض در آیه‌ی نکاح و پاسخ به آن

استاد مطهری در بحث تعدد زوجات می‌گوید: «اسلام نه چندم‌سری را اختراع کرد (زیرا قرن‌ها پیش از اسلام در جهان وجود داشت) و نه آن را نسخ کرد (زیرا در اجتماع مشکلاتی پیش می‌آید که راه چاره‌ی آنها منحصر به تعدد زوجات است)، بلکه اسلام رسم تعدد زوجات را اصلاح کرد. اول اصلاحی که به‌عمل آورد، این بود که آن را محدود کرد و برای آن حداکثر (۴ زن دائم) معین کرد، درحالی‌که قبل از اسلام تعدد زوجات نامحدود بود و یک نفر به‌تنهایی می‌توانست صدها زن داشته باشد و از آنها حرم‌سرایی به‌وجود آورد. اصلاح دیگری که اسلام به‌عمل آورد، این بود که عدالت را به‌عنوان عالی‌ترین نیروی اخلاقی و بالاترین

فضیلت انسانی شرط کرد و اجازه نداد به‌هیچ‌وجه تبعیض میان زنان یا فرزندان آنها صورت بگیرد. قرآن کریم در آیه‌ی مورد بحث ما (نساء / ۳)، این موضوع را به‌صراحت بیان نموده و آن را به‌خوبی به‌تصویر کشیده است، درحالی‌که در دنیای قبل از اسلام اصل عدالت به‌هیچ‌وجه رعایت نمی‌شد» (مطهری، ۱۳۸۶: ۳۴۷). زنادقه‌ی عصر صادقین (ع) که از مخالفین قوانین اسلام به‌شمار می‌آمدند، سعی و تلاش می‌کردند تا به قوانین اصلاحیه‌ی مربوط به تعدد زوجات و از آن جمله شرط رعایت عدالت میان همسران را مورد خدشه قرار دهند. اینک به اشکال ابن‌ابی‌العوجاء و پاسخی که امام صادق (ع) به آن ارائه فرموده‌اند، پرداخته می‌شود.

«علی ابن ابراهیم، عن أبیه، عن نوح بن شعیب و محمد بن الحسن قال: سأل ابن‌ابی‌العوجاء هشام بن الحکم فقال له: أليس الله حكيماً؟ قال: بلى و هو أحکم الحاکمین، قال: فأخبرني عن قوله عزّوجلّ: «فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى و ثلاث و رباع فإن خفتن ألا تعدلوا فواحدة» (نساء / ۳) أليس هذا فرض؟ قال: بلى، قال: فأخبرني عن قوله عزّوجلّ: «ولن تستطيعوا أن تعدلوا بين النساء و لو حرصتم فلا تميلوا كل الميل» (نساء / ۱۲۹) ایّ الحکیم يتكلم بهذا فلم يكن عنده جواب فرحل إلى المدينة إلى ابی عبدالله (ع). فقال: يا هشام في غير وقت حجّ و لا عمرة؟ قال: نعم جعلت فداك لأمر أهمني إن ابن‌ابی‌العوجاء سألتني عن مسألة لم يكن عندي فيها شيء قال: و ما هي؟ قال: فأخبره بالقصة فقال له ابو عبدالله (ع): أمّا قوله عزّوجلّ: «فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى و ثلاث و رباع فإن خفتن ألا تعدلوا فواحدة»، یعنی في النفقة و أمّا قوله: «و لن تستطيعوا أن تعدلوا بين النساء و لو حرصتم فلا تميلوا كل الميل فتذروها كالمعلقة»، یعنی

فی المودة، قال: فلما قدم عليه هشام بهذا الجواب و أخبره قال: والله ما هذا من عندك» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۵: ۳۶۲).

کلینی در کافی به سند خود از نوح بن شعیب و محمد بن حسن روایت کرده است که گفت: «ابن ابی العوجاء از هشام بن حکم سؤال‌هایی کرد، از آن جمله گفت: مگر نه این است که خدای تعالی حکیم است؟ هشام گفت: بله، او از هر حکیمی حکیم‌تر است، ابن ابی العوجاء گفت: اگر چنین است، پس بگو بینم چگونه از یک طرف فرموده: «پس با زنان پاک ازدواج کنید، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می‌توسید عدالت را (درپاره‌ی همسران متعدّد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید». مگر گرفتن دو زن و سه زن و چهار زن حکم شرعی او نیست؟ گفت: آری. پرسید: پس چرا در آیه‌ی دیگر فرموده: «شما هرگز نمی‌توانید میان زنان به عدالت رفتار کنید؛ هرچند راغب و حریص به عدل و درستی باشید، تمایل خود را به‌کلی متوجه یک طرف نسازید که دیگری را به‌صورت زنی که شوهرش را از دست داده، دریاورید». آن کدام حکیم است که این‌گونه سخن بگوید، از یک طرف، گرفتن زنان متعدّد را برای کسانی که بتوانند رعایت عدالت را بکنند، تجویز کند و از سوی دیگر، بگوید: اصلاً شما نمی‌توانید عدالت را برقرار سازید؟ هشام نتوانست جواب بدهد، ناگزیر به مدینه کوچ کرد و به حضور حضرت صادق (ع) رسید. حضرت پرسید: چطور در غیر موسم حج به مدینه آمده‌ای؟ عرضه داشت: بله فدایت شوم. مسأله‌ی مشکلی پیش آمد، ابن ابی العوجاء سؤالی از من کرد که در جواب آن ماندم. امام (ع) پرسید: آن سؤال چه بود؟ هشام قصّه را بازگفت. امام صادق (ع) فرمود: امّا آیه‌ی «فأنکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فإن خفتن أن لا تعدلوا فواحدة»، مربوط به نفقه است. می‌فرماید: اگر نمی‌توانید نفقه‌ی چند همسر را به‌طور مساوی بدهید، به یک زن اکتفا کنید و امّا آیه‌ی شریفه:

«و لن تستطیعوا أن تعدلوا بین النساء و لو حرصتم ...»، مربوط به میل درونی و محبت به زنان است که هیچ‌کس نمی‌تواند محبت درونی خود را بین چند همسر به‌طور مساوی تقسیم کند و چنین چیزی در شرع واجب هم نشده است تا با آیه‌ی قبلی منافات داشته باشد. راوی می‌گوید: همین که هشام این جواب را برای ابن‌ابی‌العوجاء آورد، او گفت: به خدا سوگند این پاسخ از خودت نیست».

نظیر این حدیث از قمی نیز روایت شده که او گفته است: «بعضی از زندیق‌ها از ابی‌جعفر احول از همین مسأله سؤال کردند و ابوجعفر به مدینه سفر کرد و از امام صادق (ع) سؤال نمود و امام (ع) مثل همان جواب بالا را به وی داد و ابوجعفر برگشته، پاسخ زندیق را داد و آن زندیق نیز گفت: که این پاسخ را از حجاز گرفته، با خود آورده‌ای» (قمی، ۱۴۱۱ ق، ج ۱: ۱۵۵).

در تفسیر عیاشی نیز از هشام بن سالم از امام صادق (ع) روایت کرده است که در ذیل آیه‌ی «و لن تستطیعوا أن تعدلوا بین النساء و لو حرصتم»، فرمود: «این عدالتی که می‌فرماید شما نمی‌توانید آن را بین زنان برقرار سازید، عدالت در میل و محبت درونی است» (عیاشی، ۱۴۱۱ ق، ج ۱: ۲۷۹). نتیجه‌ای که از پاسخ امام صادق (ع) به دست می‌آید، این است که آنچه که قرآن در آیه‌ی اوّل بر آن تأکید دارد، رعایت عدالت در نفقه و حقوق ظاهری است. اما آیه‌ی دوم، کاری به بحث تکلیف و حقوق ندارد. در حقیقت، یک بحث روانشناسی همراه با توصیه‌ای اخلاقی است؛ به این بیان، محبت و مهرورزی چیزی نیستند که انسان بتواند در آن عدالت را مراعات نماید، ممکن است انسان یکی را به‌خاطر ادب و کمالاتی که دارد، بیشتر از دیگری دوست داشته باشد، ولیکن قرآن توصیه می‌کند این امر روانی سبب نشود تا وظیفه‌ای را که نسبت به مراعات عدالت دارید، فراموش کنید. بنابراین، هیچ تناقضی بین دو آیه وجود ندارد.

۲- طرح ایراد بر آیهی ارث و پاسخ به آن

یکی دیگر از شبهات «ابن ابی العوجاء» به قرآن مربوط بود، به این آیهی شریفه که می‌فرماید: «... فَلِدَّكَرٍ مِّثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ: سهم هر برادر به اندازه‌ی دو خواهر است» (نساء / ۱۷۶). وی در اعتراض به این حکم اسلام و قرآن می‌گفت: «ما بال المرأة المسكينة الضعيفة تأخذ سهماً و يأخذ الرجل سهمين؟: چرا زن بیچاره که از مرد ناتوان‌تر است، باید یک سهم ببرد و مرد که توان‌تر است، دو سهم ببرد؟» این خلاف عدالت و انصاف است». امام صادق (ع) در پاسخ فرمودند: این حکم، برای این است که اسلام سربازی را از عهده‌ی زن برداشته و به‌علاوه، مهر و نفقه را به‌نفع او بر مرد لازم شمرده و او را در جریان عاقله قرار نداده است، یعنی در بعضی جنایات اشتباهی و قتل خطائی که خویشاوندان جانی باید دیده بپردازند، زن از پرداخت دیه و شرکت با دیگران معاف است. از این‌رو، سهم زن در ارث از مرد کم‌تر شده است. امام صادق (ع) صریحاً وضع خاصّ ارثیه‌ی زن را معلول مهر و نفقه و معافیت از سربازی و دیه شمرده است. نظیر این پرسش‌ها از سایر ائمه‌ی دین نیز شده است و همه‌ی آنها به همین نحو پاسخ گفته‌اند» (مطهری، ۱۳۸۶: ۲۲۵).

د) پرسش‌های زنادقه درباره‌ی صفات خداوند

مرحوم صدوق در کتاب التوحید بابی را باعنوان «الردّ علی الثنویّة و الزنادقة» آورده و در این باب، پرسش‌های زنادقه را پیرامون صفات خداوند که در قرآن آمده، مطرح نموده است و در این قسمت، بخشی از این پرسش‌ها و پاسخ‌هایی را که امام صادق (ع) به آنها داده‌اند، به شرح زیر مطرح می‌شود.

۱- سؤال از سمیع و بصیر بودن خدا

یکی از صفات ثبوتیه‌ی خداوند، «سمیع و بصیر» بودن اوست و خداوند در قرآن کریم در جاهای متعددی به این دو صفت تصریح نموده، از جمله فرموده است: «... فاستعذ بالله إِنْهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ: پس به خداوند پناه بر که او شنوا و بیناست» (غافر / ۵۶). چگونگی اتصاف خداوند به این دو صفت، برای بسیاری از مردم و از جمله زنادقه‌ی آن عصر مورد سؤال بوده است، لذا هشام بن حکم گوید: امام صادق (ع) به زندیقی که با استناد به آیه‌ی فوق از او پرسید «اینکه می‌گویید خداوند شنوا و بیناست، یعنی چه؟». پاسخ فرمودند: «هو سمیعٌ بصیرٌ: سمیعٌ بغير جارحةٍ و بصیرٌ بغير آله، بل یسمع بنفسه و یبصر بنفسه، لیس قولی: إِنْهُ سمیعٌ یسمع بنفسه و بصیرٌ یبصر بنفسه إِنْهُ شیءٌ و النفس شیءٌ آخر ولكن اردتُ عبارةً عن نفسی إذ كنتُ مسؤولاً و افهاماً لك إذ كنتُ سائلاً، فأقول: إِنْهُ سمیعٌ به كَلِّهِ لا أنَّ الكَلِّ منه له بعضٌ ولكنی اردتُ افهامک والتعبیر عن نفسی و لیس مرجعی فی ذلك الاّ إلی أَنَّهُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْعَالِمُ الْخَبِيرُ بِلَا اخْتِلَافِ الذَّاتِ و لا اختلاف المعنی: خداوند شنوا و بیناست؛ شنواست بدون عضو گوش، بیناست بی‌ابزار چشم، بلکه به نفس خود می‌شنود و به نفس خود می‌بیند. اینکه می‌گویم: شنواست و به نفس خود می‌شنود و بیناست و به نفس خود می‌بیند، معنایش این نیست که او چیزی است و نفس چیزی دیگر، بلکه برای فهماندن مقصودم به تو که از من پرسیده‌ای، این تعبیرها را آورده‌ام. حقیقت این است که او با تمام ذاتش می‌شنود و معنای تمام این نیست که او را بعضی باشد، بلکه خواستم به تو بفهمانم و مقصودم را به لفظ آورم و برگشت سخنم، به این است که او شنوا، بینا، دانا و آگاه است، بی‌آنکه ذات و صفت اختلاف و کثرت پیدا کند» (صدوق، ۱۴۱۶ ق. : ۲۴۵؛ کلینی، بی‌تا، ج ۱: ۱۱۰).

توضیح اینکه چون دیدن و شنیدن در انسان به وسیله‌ی دستگاه بینایی و شنوایی صورت می‌گیرد، این سؤال پیش می‌آید که: دیدن و شنیدن در خداوند متعال به چه معناست؟ امام در پاسخ، به این حقیقت اشاره می‌کنند که: دیدن و شنیدن خداوند از سنخ دیدن و شنیدن

بشر نیست تا نیاز به ابزارهای مادی، نظیر چشم و گوش داشته باشد، بلکه توصیف خداوند به این دو صفت، به معنای این است که تمام دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها پیش خدا حاضر هستند و خداوند متعال با علم نامتناهی خود از آنها آگاه است، لذا فرمود: «إِنَّهُ سَمِيعٌ وَبَصِيرٌ، الْعَالَمُ الْخَبِيرُ، بَلَا اخْتِلَافَ الدَّاتِ»؛ یعنی خداوند متعال، عالم و آگاه است؛ در ذاتش اختلافی نیست؛ یعنی اجزائی ندارد که با بعضی از آنها بشنود و با بعضی ببیند. بنابراین، ذات او به اعتبار «سمیع و بصیر» بودن مختلف نمی‌شود.

۲) مفهوم آیه‌ی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» چیست؟

عموم محققان و کارشناسان علوم قرآنی، از آیه‌ی فوق به‌عنوان آیه‌ی متشابه از نوع «تشابه عرضی» یاد می‌کنند. این نوع از تشابه در مقابل تشابه اصلی است (یعنی کوتاهی لفظ و بلندی معنا موجب نارسایی در افاده‌ی بلندی معنا شده و احیاناً شبهه‌انگیز می‌شود) و بدین معناست که این دسته از آیات در آغاز اسلام متشابه نیست و مسلمانان با سلامت طبع، معنا و مراد آن را به‌خوبی درک می‌کنند و هیچ‌گونه شبهه‌ای ایجاد نمی‌کرد، اما پس از به‌وجود آمدن مباحث جدلی و رایج شدن برخی مطالب فلسفی که جسته‌وگریخته به‌گونه‌ی نارس از بلاد غیر اسلامی وارد سرزمین‌های اسلامی شد، بر چهره‌ی بسیاری از آیات هاله‌ای از غبار ابهام نمودار گشت؛ آیاتی که تا دیروز از محکمت بود، امروز در زمره‌ی متشابهات درآمده است، به‌عبارت دیگر، تشابه عرضی بر اثر برخورد و تضارب آراء و عقاید و پیدایش مذاهب و گرایش‌های مختلف که در زمان‌های متأخر از عصر نزول در جامعه‌ی اسلامی رخ داد، به‌وجود آمد و هر فرقه و گروهی با تفسیرهای خودخواهانه‌ی این‌گونه آیات را متشابه ساختند (معرفت، ۱۳۸۶: ۲۴۱ و ۲۵۵).

از این‌رو، زندیق در ادامه‌ی گفتگوی خود با امام صادق (ع) با استناد به معنای ظاهری آیه، از حضرت می‌خواهد که تفسیر صحیح آیه‌ی مزبور را برای او بیان کند، زیرا وی از امام (ع) شنیده بود که آن حضرت فرمودند: «خداوند محتاج کسی و چیزی نیست»،

درحالی‌که ظاهر آیه، گویای آن است که خداوند بر عرش تکیه دارد و محتاج به آن است و امام صادق (ع) در پاسخ به زندیق آیه را اینگونه تفسیر می‌کند: «بذلک وصف نفسه و كذلك هو مستول علی العرش بائن من خلقه من غیر أن یکون العرش حاملاً له و لا أن یکون العرش حاویاً له و لا أن العرش محتاج له، ولكننا نقول: هو حامل العرش و ممسک العرش، و نقول من ذلك ما قال: «وسع کرسیه السموات و الأرض» (بقره / ۲۵۵) فتبتنا من العرش و الكرسي ما ثبته و نفینا أن یکون العرش و الكرسي حاویاً له أو یکون عزوجل محتاجاً إلى مکان أو إلى شیء مما خلق، بل خلقه محتاجون إليه» (صدوق، ۱۴۱۶ ق.: ۲۴۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق.، ج ۱۰: ۱۹۸).

خداوند با این جمله خودش را وصف کرده و وی غالب و مستولی بر عرش است. از خلق خود جداست، بدون اینکه عرش حامل وی باشد یا اینکه عرش او را دربرگرفته باشد و یا اینکه عرش جایگاه وی باشد، بلکه ما می‌گوییم خداوند حامل و نگهدارنده‌ی عرش است و ما نیز آنچه خدا فرموده می‌گوییم: «وسع کرسیه السموات و الأرض» تخت (حکومت) او آسمان‌ها و زمین را دربرگرفته است؛ از عرش و کرسی آنچه خود خدا ثابت کرده، ما ثابت می‌کنیم و ما نفی می‌کنیم این را که عرش و کرسی بر خدا احاطه داشته باشد و اینکه خداوند محتاج به مکان یا چیزی از مخلوقات خود باشد، بلکه همه‌ی بندگانش محتاج خدا هستند.

۳- چرا به‌هنگام دعا دست‌ها را بالا می‌بریم؟

در ادامه روایتی که از هشام بن حکم نقل شد، چنین آمده است که زندیق از امام صادق (ع) پرسید: «فما الفرق بین أن ترفعوا أیدیکم إلى السماء و بین أن تخفضوها نحو الأرض؟» (اگر خداوند بر همه‌جا احاطه دارد) پس فرق اینکه در دعا دست‌هایتان را به‌سوی آسمان بلند کنید یا به‌سوی پایین بگیرید، چیست؟». امام (ع) در جواب می‌فرماید: «ذلک فی

علمه و احاطته و قدرته سواء، ولكنه عزوجل أمر أوليائه و عباده برفع أيديهم إلى السماء نحو العرش لأنه جعله معدن الرزق، فثبتنا ما ثبته القرآن و الأخبار عن الرسول (ص) حين قال: إرفعوا أيديكم إلى الله عزوجل، و هذا يجمع عليه فرق الأمة كلها» (صدوق، ۱۴۱۶ ق.: ۲۴۸). در علم خدا و احاطه و قدرت خدا فرقی بین بالا و پایین نیست، لکن خداوند متعال به بندگان خود و اولیای او امر فرموده که دست‌های خود را به طرف آسمان، سوی عرش الهی بگیرند، چون خداوند آسمان را معدن رزق و روزی قرار داده است و آنچه قرآن و اخبار پیامبر (ص) فرموده، ما همان را اثبات می‌کنیم که فرموده: دست‌های خود را به سوی خدا بلند کنید و همه‌ی فرقه‌های امت بر این سخن اتفاق دارند.

۴- شبهه در سجده

از جمله سؤالات زندیق از امام صادق (ع) این بود که: «آیا سجده بر غیر خدا جایز است؟». امام فرمود: «نه». زندیق پرسید: «پس چگونه خداوند ملائکه را امر کرد تا بر آدم سجده کنند؟». امام (ع) فرمود: آن کس که به امر خدا سجده کند، در حقیقت خدا را سجده کرده است. سجده‌ی ملائکه هم در حقیقت سجده بر خدا بود، چون به امر و فرمان خدا بود» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق.، ج ۱۰: ۱۶۸).

امام هشتم، حضرت رضا (ع) نیز از پیامبر اسلام (ص) نقل می‌فرمایند: «سجده‌ی فرشتگان بر آدم، طاعت و بندگی خدا و احترام و اکرام بر آدم بود، چون ما در صلب او بودیم» (مفید، ۱۴۱۰ ق.: ۹۰؛ مجلسی، ج ۱۱: ۱۴۰؛ صدوق، ۱۴۰۴ ق.، ج ۲: ۱۳۷).

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث در این مقاله دو نکته‌ی اساسی را می‌توان دریافت: نخست آنکه آزادی بحث و انتقاد در مسایل مذهبی یکی از ویژگی‌های فرهنگ اصیل اسلامی است، همچنانکه در تاریخ زندگی رهبران تشیع به‌ویژه امام صادق (ع) مشاهده شد

و موارد فراوان دیگری نیز یافت می‌شود که مخالفین اسلام با آنها به‌مناظره و بحث و گفتگو می‌نشستند و انتقادهایی که به اصول اسلام و قرآن یا فروع آن داشتند، با کمال آزادی و صراحت بیان می‌کردند، بدون اینکه مورد کوچک‌ترین اهانت واقع شوند، ایرادهای آنها مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت، لکن در پاسخ‌ها استعداد و فهم مخاطب نیز منظور می‌شد، کما اینکه در پاسخی امام (ع) خود تصریح فرمودند که تعبیرات گرچه دقیق نیست، لکن برای تقریب ذهن مخاطب از آنها استفاده شده است.

دوم اینکه قرآن، دریای بیکرانی است که هرکس هر مقدار بخواهد می‌تواند از معارف آن بهره‌مند شود و این دریای معرفت از هر نوع تناقض‌گویی و شبهه‌ای میراست و اگر دست انسان به غواصان معرفت آن (و به تعبیر خود قرآن، راسخین در علم) برسد که مصداق بارز آن در عصر مورد بحث، امام صادق (ع) بودند، در این صورت، از معارف بلند آن بهره‌مند خواهد گردید.

پی‌نوشت‌ها

۱- البته باید به این نکته توجه کرد که ذکر صفات یادشده برای زنادقه بدین معنا نیست که هرکسی ملقب به «زندیق» شد، حتماً دارای آن صفات بوده است، بلکه صفات یادشده، بیان اوصاف اغلب افرادی است که رهبری فکری این جریان را برعهده داشته‌اند.

۲- در پاسخ به این پرسش که چرا زنادقه چنین هدفی را دنبال می‌کردند (ر.ک: زنادقه در عصر صادقین، احسن الحدیث، ۱۳۸۸).

۳- ر.ک: تفسیر روح المعانی، ج ۲۶: ۵۰۱.

۴- ر.ک: مجمع‌البیان، ج ۹: ۱۰۲.

۵- همان.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

- احمد، امین. (بی تا). *ضحی الاسلام*. الطبعة العاشرة. بیروت: دارالکتب العربی.
- اصفهانى، ابوالفرج. (بی تا). *الأغانى*. الطبعة الثانية. بیروت: دارالفکر.
- البدوی، عبدالرحمن. (۱۳۸۹). *دفاع از قرآن در برابر آرای خاور شناسان*. تحقیق سیدحسن سیدی. چاپ چهارم. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- _____ . (بی تا). *من تاریخ الإلحاد فی الإسلام*. مصر: سینا للنشر.
- بیات، محمدحسین. (۱۳۸۹). «بررسی نقد سخنان شبهه سازان در حقایق قرآن». *مجله‌ی سراج منیر*. شماره‌ی ۱. ۷۰-۳۷.
- التعالی. (۱۹۶۵ م.). *ثمار القلوب*. الطبعة الأولى. قاهره: دارالمعارف.
- جاحظ. (بی تا). *کتاب الحيوان*. بیروت: دارالجیل.
- ذهبی. (بی تا). *سیر اعلام النبلاء*. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- السید مرتضی. (۱۴۰۳ ق.). *الإمامی*. قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی نجفی.
- الشهرستانی. (۱۴۰۴ ق.). *الملل و النحل*. بیروت: دارالمعرفة.
- الشیخ الصدوق. (۱۴۱۶ ق.). *توحید*. قم: جامعه‌ی مدرسین.
- _____ . (۱۴۰۴ ق.). *عیون اخبار الرضا*. الطبعة الأولى. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- الشیخ مفید. (۱۴۱۰ ق.). *الإعتقادات*. قم: جامعه‌ی مدرسین.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۸۲). *تفسیر المیزان*. ترجمه‌ی سید محمدباقر موسوی همدانی. قم: جامعه‌ی مدرسین.
- طبرسی. (۱۳۸۶ ق. - ۱۹۶۶ م.). *الإحتجاج*. تحقیق سید محمدباقر خراسانی. نجف اشرف: دارالنعمان.

- العسگری، السید مرتضی. (۱۴۱۸ ق.). *معالم المدرستین*. بیروت: مؤسسة النعمان.
- عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۴۱۱ ق.). *تفسیر العیاشی*. بیروت: مؤسسة علمی.
- غفارزاده، علی و حسین عزیزی. (۱۳۸۶). *اندیشه‌ی اسلامی ۲*. چاپ یازدهم. قم: نشر معارف.
- الکلینی. (بی تا). *اصول کافی*. ترجمه‌ی سید جواد مصطفوی. بی جا: نشر فرهنگ اهل بیت (ع).
- _____. (۱۳۶۷). *فروع کافی*. دارالکتب الإسلامیة. الطبعة الثالثة.
- قمی، علی بن ابراهیم. (۱۴۱۱ ق.). *تفسیر القمی*. بیروت: دارالسور.
- المجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ ق.). *بحار الأنوار*. الطبعة الثانية. بیروت: مؤسسة الوفاء.
- مسعودی. (۱۴۰۹). *مروج الذهب*. الطبعة الثانية. قم: دارالهجرة.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۳). *سیری در آئمه‌ی اطهار*. ج ۱۰. صدرا.
- _____. (۱۳۸۶). *نظام حقوق زن در اسلام*. صدرا.
- معرفت، محمدهادی. (۱۳۸۶). *علوم قرآن*. چاپ هشتم. قم: مؤسسه‌ی فرهنگی تمهد.
- المیدانی النیسابوری، ابوالفضل احمد بن محمد. (بی تا). *مجمع الامثال*. بیروت: دارالمعرفة.